

پادافراه در شاهنامه

احمد امین*

مهدی افراسیابی**

چکیده

شاهنامه میدان عمل پهلوانان و سرکردگان است. در اینجا، هر کاری نتیجه‌ای منطقی در پی دارد. نقش آفرینان حماسه و اسطوره، پاداش و پادافراه کارهای خویش را بر پایه‌ی منطق اسطوره و حماسه دریافت می‌کنند. پادافراه روندی ایزدی است که آدمی چنان که به کارهای زشت و نادرست دست یازد، سرانجام بی‌هیچ گمان پذیرای آن خواهد بود و این بر پایه‌ی خرد و دین ورزی استوار است و ریشه در باورهای کهن دارد. کیفرها یا بر پایه‌ی قراردادهای اجتماعی است که سرکردگان و پهلوانان آن‌ها را اجرا می‌کنند مانند خیانت و کوتاهی در جنگ و بیداد و ستم و یا محصول طبیعی کارهای آدمی مانند بی‌خردی، رشک، آزمندی، تندخویی و دروغ است. عواملی نیز دور کنندگان پادافراه به شمار می‌آیند چون هنر، دانش، نژاد، بازگشت از گناه و خواهشگری. به انواع پادافراه در شاهنامه اشاره شده است که گاه تناسبی با بزه انتسابی ندارند. بر دار زدن، به دو نیم کردن، در آتش سوزاندن و درخندق کاشتن از آن جمله است.

واژگان کلیدی

پادافراه، پاداش، کیفر، گناه، شاهنامه، اسطوره.

E-mail: ahmadamin45@yahoo.com

E-mail: mehdi.afraasiyabi@yahoo.com

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد



مقدمه

در لغت‌نامه ذیل واژه‌ی بادآفراه آمده است؛ «بادآفراه. (مركب) به معنی عقوبت و جزای گناه و مكافات بدی باشد. (برهان). به معنی مكافات بدی است. (آندراج).» (دهخدا، ۱۳۷۷، ۳۹۴۸) این واژه به لحاظ ساختاری دچار تحول شده است. سیر تحول آن از دوره باستان تا امروز بدین صورت بوده است: «Pātufrās: فارسی میانه ترسانی Padifrah، فارسی دری «پادافراه»» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳، ۲۲۶)

در شاهنامه پادافراه کردار، گفتار و اندیشه امری اجتناب ناپذیر است و به شیوه‌های گوناگون گریبان گنه‌کاران و بدکاران را می‌گیرد. بر اساس این اصل اخلاقی «کسی که مورث زیان و آزاری شود یا جانی را تباه کند به یقین به پادافره آن خواهد رسید و حتی ممکن است نتایج سوء این امر گریبانگیر اخلاف او گردد.» (صفا، ۱۳۸۴، ۲۳۸) از این رو بیشترین ترس و هراس انسان شاهنامه از نتیجه و پیامد ناگزیر اعمالش می‌باشد:

بیرسید در دل هراس از چه بیش بدو گفت کز رنج و کردار خویش

(شاهنامه، ج ۸، ۲۸۸)

در حقیقت روند پادافراه در سرگذشت کسانی چون ضحاک، ایرج و سلم و تور، سیاوش و سودابه، رستم و شغاد، اردشیر و دختر اردوان، بهرام و فرشیدورد، مهیود و زروان و... از زندگی آدمی جدا نشدنی است و وی را به اندیشه وای دارد تا این سخن رسا را در گوش آویزد:

نگر تا چه کاری همان بدروی سخن هر چه گویی همان بشنوی

(همان، ج ۳، ۷)

پادافراه در شاهنامه

در شاهنامه به دو دسته کیفر بر می‌خوریم:



نخست کیفرهایی که بر پایه‌ی قراردادهای اجتماعی است و معمولاً شاهان و حاکمان آن را تدوین و اجرا می‌کنند. از این رو هر کاری که بر پایه‌ی هنجارها نباشد، پادافراهی را در پی خواهد داشت و به میزان زشتی کردار و ویژگی آن و نیز دادگری شاهان، شدت و نوع کیفر متفاوت است.

دوم، پادافراهی که محصول طبیعی کردار انسان هاست. در واقع این پادافراه به عنوان یک اصل عقلی نه تنها در شاهنامه، بلکه در تمام فرهنگ و ادبیات ما نمود دارد و ریشه‌های این تفکر هنوز در زندگی و گفتار ایرانیان به جا مانده است و بر همین پایه است که به دنبال هر آسیب و گزندی ردپای گناه و کج روی را می‌جویند و این از مهمترین قانون‌های اخلاقی است که امری اجتناب ناپذیر و محتوم می‌نماید.

بنابراین هر کار ناشایست افزون بر آنکه سزاوار کیفری است که بر پایه‌ی پیمان‌های همگانی تحقق می‌یابد، پیامدی طبیعی و گریزناپذیر نیز به دنبال دارد. اما برخی از رفتارها و هنرهای آدمی موجب می‌شود تا پادافراه ناشی از عمل بد از وی دور گردد. دانش، بخشش، توبه، عشق، خواهشگری، زینهارخواهی و پرداخت باژ و خراج از جمله کارهایی هستند که راه آسیب و گزند را می‌بندند و در دفع هر دو نوع پادافراه موثر واقع می‌شوند.

دسته‌ی نخست: پادافراه قراردادی

در شاهنامه این گونه پادافراه بازتاب گسترده‌ای یافته است و خواست از اجرای آن برپایی داد، جلوگیری از تکرار جرم و گناه، پند و عبرت دیگران و تسلی خاطر ستمدیده است. از این روی هر گونه کردار و گفتار زشت و نکوییده سخت‌ترین کیفرها را در پی دارد.



۱- دست درازی

دست اندازی به سرزمین یا پردگیان کاری ناپسندیده است که پادافراهی سخت به دنبال دارد.

۱-۱- سپاهیان توران، با دیدن ترس و هراس افراسیاب از رستم و سپاه ایران، وی را دلداری می‌دهند و هرگونه ورود به خاکشان را سزاوار کیفر می‌دانند. (شاهنامه، ج ۴، ۲۷۰)

۱-۲- در شاهنامه کیفر دست درازی به پردگیان، مرگ است. در داستان سیاوش چون سودابه به دروغ سیاوش را گنه کار می‌داند، کیکاوس می‌اندیشد که اگر سودابه راست گوید باید به پادافراه این کار سر سیاوش را ببرد. (همان، ج ۳، ۲۶)

۱-۳- چون بیژن در سرزمین توران گرفتار می‌شود، افراسیاب او را برای تجاوز به سرزمین و نزدیکی جستن با دخترش، سزاوار مرگ می‌داند. اما با پیشنهاد پیران و از ترس رستم و کین خواهی سپاه ایران بر آن می‌شود تا به جای بر دار کردن، در چاه او را به بند بکشد. (همان، ج ۵، ۳۲)

منیژه نیز سزای کارش را می‌بیند و گرسیوز به دستور افراسیاب، دارایی‌اش را به تاراج می‌دهد و از کاخ آواره دشت می‌سازد. (همان، ج ۵، ۳۲-۳۴)

۱-۴- نوشین روان، برای کسی که به زنان و پردگیان نگاه بیافکند، کیفری سخت‌گیرانه پیشنهاد می‌کند:

کسی کو کند در زن کس نگاه چون خصمش بیاید به درگاه شاه
نبیند مگر چاه و دار بلند که با دار تیرست و با چاه بند

(همان، ج ۸، ۱۹۲)



۲- کوتاهی در جنگ

کاهلی و سستی نزد پهلوانان نکوهیده است. از این رو سپه سالاران و پهلوانان که معمولاً از نیرومندترین مردان بودند، کسانی را که در جنگ به دشمن پشت می‌کردند در میدان نبرد به کیفر می‌رساندند چرا که ترس و فرار آنان سبب شکست می‌شد. از سویی دیگر به سپاهیان دلیر و بی‌باک پس از نبرد پاداشی در خور می‌دادند.

۱-۲- رستم در نبرد با خاقان چین، برای ایرانیانی که در میان جنگ به دشمن پشت کنند، مکافات مرگ تعیین می‌کند. (شاهنامه، ج ۴، ۲۴۹)

۲-۲- در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، شاه توران، سپاهیان را که از جنگ روی بر می‌تافتند، هلاک می‌کند:

کسی کو سر از جنگ برتافتی چو افراسیاب آگهی یافتی
بریدی به خنجر سرش را ز تن جز از خاک و ریگش نبودی کفن
(همان، ج ۵، ۲۹۳)

۳-۲- با شکست سپاه توران در نبرد همامون، پیران و یسه با سپاهی اندک، شب هنگام با استفاده از غفلت طلایه داران لشکر ایران می‌گریزند. پس از آن رستم بر طوس خشم می‌گیرد و دستور می‌دهد تا طلایه دار را مجازات کنند. (همان، ج ۴، ۲۵۹)

۴-۲- بهرام چوبینه در جنگ با ساوه شاه، در پیش سپاه خروشی بر می‌آورد که هر کس از لشکریان از جنگ بگریزد سرش را از تن جدا خواهد کرد. (همان، ج ۸، ۳۶۳)

۵-۲- از آیین‌های جنگاوری اردشیر آن بود که موبدی را به همراه لشکریان گسیل می‌کرد تا از کسانی که در جنگ کاهلی می‌کنند و آنان که پردلی می‌نمایند به شاه گزارش دهد، شاه نیز جنگاوران را پاداش می‌داد و کاهلان در جنگ را کیفر می‌کرد. (همان، ج ۷،



۳- دعوی پیغمبری

نوآوری در دین ناشایست و سزاوار پادافراه است.

۳-۱- مانی صورتگر، دعوی پیغمبری می‌کند و حتی خود را از دین آوران نیز برتر می‌شمارد از این رو به دستور شاپور- که بر دین زردشتی است- پوستش را کنده و از کاه می‌آکنند. (همان، ج ۷، ۲۵۱-۲۵۲)

۳-۲- چون قباد دین مزدک را می‌پذیرد، فرزندش، خسرو انوشیروان که دین مزدک را گمراه‌کننده می‌داند به شاه نشان می‌دهد که دین مزدک «نه بر راه» است. پس از آن قباد، انوشیروان را آزاد می‌گذارد تا مزدک و پیروانش را کیفر کند. (همان، ج ۸، ۴۹)

۴- دزدی

بر اساس نظام اخلاقی شاهنامه، دارایی و ثروت اشخاص در تملک و اختیار خودشان می‌باشد. بنابراین دزدی و تاراج اموال دیگران از گناهان نابخشودنی به‌شمار می‌آید.

۴-۱- بهرام گور برای دزدان پادافراه ویژه‌ای در نظر گرفته است و دستور می‌دهد در شهر جار بزنند:

بگوید که بر کوی در شهر جز	گر از گوهر و زر و دیبا و خز
تا به خاشاک ناچیز پست	بیازد کسی ناسزاوار دست
براسپش نشانم ز پس کرده روی	از ای‌در کشان با دو پرخاشجوی
دو پایش بیندند در زیر اسب	فرستمش تا خان آذر گشسب
نیایش کند پیش آتش به خاک	پرستش کند پیش یزدان پاک
بدان کس دهم چیز او را که چیز	ازو بستد و رنج او دید نیز

(همان، ج ۷، ۳۷۱)



۵- ستم کارداران بر مردم

در شاهنامه به ویژه در دوره‌ی تاریخی، شاهانی را می‌بینیم که کارداران را به دادگری و مهربانی با مردم سفارش می‌کنند و برای کارگزاران گنه‌کار کیفرهای سخت تعیین می‌کنند. آن‌ها این‌گونه می‌اندیشند که اگر از کارداران بر مردم ستمی رود، به پای ایشان نوشته می‌شود و به پادافراه آن گزندی می‌بینند. بهرام گور می‌گوید:

مبادا که از کارداران من گر از لشکر و پیشکاران من
 نخسپد کسی با دلی دردمند که از درد او بر من آید گزند
 سخن‌ها اگرچه بود در نهان بپرسد زمن کردگار جهان
 (همان، ج ۸، ۲۵۸)

۵-۱- بهرام گور، کاردارانی را که به مال یتیمان دست درازی می‌کنند، به دار می‌آویزد. (همان، ج ۷، ۳۷۵)

۵-۲- بهرام، سخت‌گیری در مجازات گنه‌کاران را تا آنجا پیش می‌برد که برای زیان اندک به مردم، آتش سوزان تعیین می‌کند. (همان، ج ۷، ۴۰۹)

۵-۳- بلاش پیروز، سپاهی بیدادگر به زیردست‌ها، سزاوار مرگ می‌داند. (همان، ج ۸، ۱۸)

۵-۴- نوشین روان، کارداران بازخواه را که بیش از خراج تعیین شده از دهقانان دریافت می‌کنند، به کیفر می‌رساند و به اره به دو نیم می‌کند. (همان، ج ۸، ۶۰-۶۱)

وی برای لشکریانی که کشتزارها را به پای کوبند و یا آهنگ درخت میوه کنند، نیز همین مجازات را تعیین می‌کند. (همان، ج ۸، ۸۴)

هرمز نیز روش پدر را دنبال می‌کند اما مجازاتی که برای این کار تعیین می‌کند، بریدن گوش و دم اسب و بردار کردن سپاهی است. او در انجام این کار چنان پای برجاست که از پسرش خسرو پرویز نیز چشم‌پوشی نمی‌کند و چون آگاه می‌شود که اسب وی کشت



دهقان را چریده است، ضمن بریدن دم و گوش اسب خسرو پرویز، او را به پرداخت غرامت فرمان می‌دهد. (همان، ج ۸، ۳۲۹-۳۳۰)

۵-۵- بهرام چوبینه، سواری را که از پرداخت بهای جوال پر از کاه به زنی، خودداری کرده است به دو نیم می‌کند. (همان، ج ۸، ۳۴۸-۳۴۹)

۵-۶- جای شگفتی است که در خوان پنجم، چون رخس کشتزار دهقانی را می‌چرد و مرد دشتوان چوبی به پای اسب می‌زند و آن را می‌راند، رستم پس از آن که از خواب بیدار می‌شود با کندن گوش‌های دشتوان وی را به کیفر می‌رساند. (همان، ج ۲، ۹۹-۱۰۰)

۶- دست و دل بستگی

ایرانیان از دیرباز به مهمان‌نوازی معروف بوده‌اند به همین سبب، فردوسی شخص بخیل را سزاوار کیفر می‌داند:

توانگر که باشد دلش تنگ و زفت شکم زمین بهتر او را نهفت

(همان، ج ۸، ۱۳۹۳)

۶-۱- در داستان بهرام و لنبک و براهام، چون براهام که مردی دارا و برخوردار است از دادن آب و غذا به مهمان خویش خودداری می‌کند، بهرام فرمان می‌دهد تا دارایی او را به لنبک مهمان‌نواز بدهند و تنها چهار درم برای خودش می‌گذارد تا سرمایه دست خویش سازد و به این ترتیب مهمان‌نواز دست و دل باز پاداش و براهام دست و دل بسته پادافراهی در خور رفتارشان می‌یابند. (همان، ج ۷، ۳۱۶-۳۱۹)

۶-۲- چون بهرام گور در خانه مهترده (فرشید ورد) فرود می‌آید، هر آنچه از این مرد خسیس می‌خواهد، می‌گوید چیزی در خانه ندارد و از پذیرایی مهمان سرباز می‌زند. پس از آن بهرام به پادافراه خست، اموالش را بین یتیمان و درماندگان پخش می‌کند. (همان، ج ۷، ۳۵۹-۳۶۶)



۶-۳- در داستان بهرام گور و بازارگان و شاگردش، شاه هر کسی را فراخور رفتارش مکافات می‌کند. چنان‌که بازارگان بخیل را بنده شاگرد مهمان نواز و بخشنده می‌سازد. (همان، ج ۷، ۳۷۶-۳۷۹)

۶-۴- قباد در پاسخ به پرسشهای مزدک، مرد خسیس را که از بخشش به درویش رو به مرگ دریغ می‌ورزد سزاوار مرگ می‌داند. (همان، ج ۸، ۴۳)

۷- انبارداری (احتکار)

مجازات محترکان نیز مرگ است.

۷-۱- پیروز فرمان می‌دهد تا هر آن کس را که خوراکی‌های مردم را انبار می‌کند، به پادافراه این کار خونش بریزند:

فرستاد تازان یکی نامه‌ای	به هرکار داری و خود کامه‌ای
گیتی برآن کس که هستش نیاز	که انبارها برگشایند باز
ز برنا و از پیرمرد و زنان	کسی گر بمیرد بنایافت نان
کجا کار یزدان گرفتست خوار	بریزم ز تن خون انباردار

(همان، ج ۸، ۱۰)

۸- خیانت به مهتر

ثمره‌ی خیانت به مهتر و پادشاه و وطن بسیار شوم و ناگوار است.

۸-۱- چون افراسیاب نوذر را می‌کشد و بسیاری از ایرانیان را به اسیری می‌برد، اغریث از وی می‌خواهد تا از کشتن هزار و دویست تن از بزرگان ایران بگذرد. پس از آن اغریث اسیران ایرانی را که در ساری در بندند رها می‌کند و لشکر خود را به سوی می‌کشد تا کشواد بتواند به آسانی اسیران ایرانی را به زابلستان بازگرداند. افراسیاب این



جوانمردی و نیک خواهی برادر را خیانت به خود و سرزمین توران تلقی می‌کند از این رو وی را به دو نیم می‌کند. (همان، ج ۲، ۴۲)

۸-۲- نمونه‌ی دیگر، در نبرد اردشیر با هفتواد آشکار می‌شود. داستان از این قرار است که وقتی در نبرد اردشیر با هفتواد، کمی خورش لشکر اردشیر را آزار می‌دهد، مهرک نوش زاد، فرمانده سپاه جهرم به ایوان شاه می‌آید و گنج و اموال وی را تاراج می‌کند و همین کار به شکست اردشیر می‌انجامد، ولی او پس از گرد آوردن سپاهش به جهرم می‌تازد و مهرک و هر کس را که از نژاد وی است، به پادافراه خیانت از دم تیغ می‌گذراند. (همان، ج ۷، ۱۴۹)

۸-۳- پس از آنکه با شکسته شدن جام زهر آلود راز دختر اردوان فاش می‌شود، اردشیر بی‌گمان می‌داند که همسرش می‌خواسته او را بکشد از این رو برای کیفر کردن گنهکار، انجمنی از بزرگان بر پا می‌کند:

ز دستور ایران بپرسید شاه	که بدخواه را بر نشانی به گاه
شود در نوازش برآن‌گونه مست	که بیهوده یازد به جان تودست
چه پادافره‌ست این برآورده را	چه سازیم درمان خود کرده را

(ج ۷، ۱۵۷ ب ۴۵-۴۷)

و وزیر مرگ را کیفر خیانت زن می‌داند.

۸-۴- آیین گشسب، پیش از حرکت سپاهش به سوی بهرام چوبینه، همشهری نابکار و خونریزش را که در زندان شاه هرمز به سر می‌برد شفاعت می‌کند تا یار و همراه او باشد. پس از آن، چون آیین گشسب به وسیله پیرزن فالگو از سرآمدن زمانش به دست این مرد آگاه می‌شود، قصد هلاک وی می‌کند. اما مرد نابکار از اندیشه آیین گشسب آگاه می‌شود و پیش دستی می‌کند و سرش را نزد بهرام چوبینه می‌برد ولی برخلاف چشمداشت، بهرام چوبینه وی را به کیفر خیانتش، دار می‌زند. (همان، ج ۸، ۴۲۸)



دسته‌ی دوم: پادافراه طبیعی

نقش آفرینان شاهنامه به نتیجه‌ی منطقی و طبیعی اعمال اعتقادی راسخ دارند. به همین دلیل بسیاری از رفتارهای آنان بر پایه‌ی اعتقاد به این اصل اخلاقی تفسیر و توجیه می‌شود. در اینجا نکته درخور توجه این است که افزون بر کردار و گفتار، اندیشه بد نیز مستوجب پادافراه است:

هر آنکس که اندیشه‌ی بد کند به فرجام بد با تن خود کند

(ج ۷، ۴۱۲ ب ۱۸۹۴)

نکته‌ی برجسته دیگر این است که در این گونه کیفرها، زمین و آسمان و همه نیروهای طبیعت همچون آب و آتش و سرما و باد و همچنین موجوداتی مانند سیمرغ و اژدها و اسب و گاو و به طور کلی همه‌ی باشندگان در رویدادها نقش دارند و هر یک به گونه‌ای در روند مکافات نقش می‌ورزند.

۱- بی‌خردی

بی‌خردی و کم‌خردی هر دو نکوهیده و آسیب و گزندگی که به همراه می‌آورد چشمگیر است، از سوی دیگر خردمندی نه تنها پادافراهی را که نتیجه بی‌خردی است دور می‌سازد بلکه باعث ارجمندی در هر دو گیتی می‌شود:

چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا ز گفتار او برخوردار

کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از خویشت ریش

هشیوار دیوانه خواند ورا همان خویشت بیگانه داند و را

ازوبی به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد به بند

(ج ۱، ۱۳ ب ۲۲-۲۵)

بنابراین نخستین جایی که آدمی کیفر می‌یابد زمان از کف دادن خرد است.



در شاهنامه به موارد بسیاری برمی خوریم که بی‌خردی سبب می‌شود تا فرد به پادافراه آن گرفتار آید.

۱-۱- از کسانی که به بی‌خردی شناخته می‌شود کی کاوس است. در داستان لشکر کشی به مازندران، بی‌خردی او بسیار برجسته رخ می‌نماید. چون کاوس و سپاه ایران به مازندران می‌روند، در آنجا گرفتار می‌شوند و چشم آنان تاریک و کور می‌شود.

چون کاوس از بند رها می‌شود در گفتگو با زال عامل گرفتاریش را بی‌خردی می‌داند:

نرفتم به گفتار تو هوشمند ز کم دانشی بر من آمد گزند

(ج ۲، ۸۸ ب ۲۳۱)

۱-۲- همچنین اسکندر بر این باور است که آنان که بدست وی کشته شوند پادافراه بی‌خردی خویش را می‌یابند. (همان، ج ۷، ۶۷)

۲- رشک

رشک و (حسد می‌تواند از این احساس باشد که سعادت یا سودی که دیگری از آن برخوردار است، نصیب ما نشده؛ یا چیزی که مورد میل ما بوده دیگری از آن تمتع گرفته) است. (ندوشن، ۱۳۷۴، ۱۵۶) از این رو رشک نتیجه‌ای ناخوش به همراه خواهد داشت:

هر آنکس که دل تیره دارد زرشک مر آن درد را دور باشد پزشکی

که رشک آورد آزو گرم و گداز دژ آگاه دیوی بود دیرساز

(ج ۸، ۶ ب ۵-۶)

۱-۲- اهریمن و پسر وی - که همان دیو است - به بخت و پایگاه سیامک رشک می‌برند و همین سبب می‌شود تا دیو برجان سیامک دست یازد. با مرگ سیامک خجسته سروش برای کیومرث پیام می‌آورد تا گنه کار را به پاد افراه گناهش برساند. از این رو با نخستین نبردی که در شاهنامه در می‌گیرد پادافراه گناهکار روندی ایزدی می‌نماید.



سرانجام هر بدی پادافراه ایزدی است و رشک بردن آدمی را به کاری وامیدارد که کیفر به دنبال خواهد داشت. سروش راهنمای کیومرث و هوشنگ در این کیفر خواهی است. (همان، ج ۱، ۳۲)

از سوی دیگر در اندیشه اساطیری برای کیفر کردن نخستین گنه کار همه موجودات کیومرث را یاری می‌کنند.

۲-۲- در داستان بیژن و منیژه (گرگین به هدایایی که کیخسرو به بیژن داده است رشک می‌برد و بر آن می‌شود تا با سر به نیست کردن وی، کشتن گرازان را هنر خویش قلمداد کند و در نزد شاه ارج و بهایی بیشتر به دست آورد وی میل جنسی بیژن را تحریک می‌کند و با وصف جمال منیژه و کنیزکان او، پهلوان را به دام افراسیاب می‌اندازد). (سرامی، ۱۳۶۸، ۶۸۵) اما گرگین نمی‌داند که:

کسی کو به ره بر کند ژرف چاه سز دگر نهد در بن چاه گاه
(ج ۵، ۱۵ ب ۱۴۱)

بنابراین، یاهو گویی‌هایش نزد کیخسرو رازش را آشکار می‌سازد و کیخسرو نیز او را به پادافراه عملش به زندان می‌اندازد.

۳- غرور و خود بینی

غرور و خویشتن بینی کرداری اهریمنی است که تن و روان را زیانمند می‌سازد.

۳-۱- چون جمشید خود را در گیتی فرمانروایی یگانه می‌بیند، خودبینی وجودش را فرا می‌گیرد و خورد و خواب و هنر مردم جهان را از خویشتن می‌داند. در پی این غرور فره ایزدی از او دور می‌شود، روز بر او تیره می‌گردد و از تخت شاهی دور می‌ماند و سرانجام نیز به پادافراه این خود بینی به دست ضحاک با اره به دو نیم می‌شود. (همان، ج ۱، ۴۹)



۳-۲- یزگرد بزه گر به اشاره موبدان به چشمه سو می رود و پس از لابه و زاری به درگاه کردگار و شستن سرو روی خود، خون دماغ خویش را درمان می کند ولی پس از بهبودی به تدبیر و رای خویش فریفته و مغرور می گردد.

منی کرد و گفت اینت آیین و رای نشستن چه بایست چندین به جای

(ج ۷، ۲۸۳ ب ۳۴۵)

پس از آن اسبی بر او ظاهر می شود و با زدن جفته ای به سینه شاه جانش را می گیرد.

۴- آز و فزون خواهی

زیاده جویی در مال و ثروت و جاه و قدرت منشأ بسیاری از رنجها و گرفتاریها است:

چو بستی کمر بر در راه آز شود کار گیتیت یکسر دراز

(ج ۵، ۸۶ ب ۲)

در واقع «آزی که چشم خرد را می دوزد و به جای وسوسه «داد» و سوسه ی «بیداد» را

به دل راه می دهد در عاقبت کشتگان و کشندگان دستی دارد» (مسکوب، ۱۳۷۴، ۳۲)

۴-۱- فزون خواهی سبب می شود تا اسفندیار به دست رستم از پای درآید. شاهزاده

رویین تن، پس از کشتن ارجاسپ و آزاد کردن خواهرانش از رویین دژ، چشم دارد تا پدر

تخت شاهی را به او واگذارد. اما گشتاسب نیز همچون پسر تشنه قدرت است. از این رو

فرزند را به رواج دین بهی فرمان می دهد تا این اندیشه از او دور شود، اما فزون خواهی

چنان بر جان شاهزاده چیره شده است که حتی بران می شود تا بی کام پدر تاج را بر سر

نهد هر چند مادر او را از قدرت طلبی بر حذر می دارد. سرانجام گشتاسب با اشاره دستور

خردمندش، اسفندیار را به جنگ رستم می فرستد تا به پادافراه فزون خواهی، هوشش در

زابل برآید. (همان، ج ۶)



۴-۲- برهمن در پاسخ به پرسش‌های اسکندر ضمن آنکه گنه‌کارترین موجود را مردم (انسان) می‌شناسد، دلیل آن را آز و فزون خواهی بر می‌شمارد و به همین سبب روان او را راهی دوزخ می‌داند. (شاهنامه، ج ۷، ۶۶)

۴-۳- بهرام چوبینه با شکست دادن ساوه شاه و پرموده، اندیشه رسیدن به تاج و تخت را در سر می‌پرواند. از این رو پس از آنکه هرمزد خلعتی ناسزا برایش می‌فرستد، بهانه‌ای می‌یابد و سرکشی پیش می‌گیرد و اندرز خواهرش نیز کارگر نمی‌شود. فزون خواهی چوبینه او را از رسالت پهلوانی خویش دور می‌سازد و هرچند با شکستن سپاه خسرو پرویز، اندک زمانی به تاج و تخت می‌رسد، سرانجام به پادافراه فزون خواهیش به دست ترکی قلون نام هلاک می‌شود و به گفته گردیه، (جان گنه کار را به نزد یزدان می‌برد). (همان، ج ۹، ۱۶۴-۱۶۵)

۴-۴- آز و فزون خواهی ماهوی سوری را به کشتن یزدگرد بر می‌انگیزد و پس از مرگ آخرین شاه ساسانی کردار بد ماهوی در سرش می‌پیچد و به دست بیژن به پادافراه کردارش می‌رسد. (همان، ج ۹، ۳۷۷-۳۸۰)

۵- پیمان شکنی

«پیمان شکستن در آیین خرد و پهلوانی و در نظام ارزش‌های ایرانی گناهی است عظیم.» (مختاری، ۱۳۷۹، ۱۲۶)

۵-۱- نوذر اندک زمانی پس از آنکه بر تخت می‌نشیند، بیدادگر می‌شود و رسم‌های پدر را می‌گرداند و با موبدان تیز می‌گردد، بزرگان ایران بر آن می‌شوند تا سام را به شاهی برگزینند. اما سام کیفر پیمان شکنی را آتش آن جهانی می‌داند و از آنان می‌خواهد تا به پیمان و عهد خویش پای‌بند باشند و از پذیرفتن پادشاهی ایران زمین خودداری می‌کند. (شاهنامه، ج ۲، ۹)



۵-۲- پشنگ در نامه‌ای که به کی قباد می‌نویسد، پیمان شکنی و گذشتن از عهد شاهان پیشین را ناشایست و دلیل حرمان دو جهانی می‌داند. (همان، ج ۲، ۷۰)

۵-۳- اعتقاد به پادافراه پیمان شکنی و فرجام ناخوش آن، بیش از همه در رفتار سیاوش بروز می‌یابد، وی مظهر وفا به عهد و سوگند خویش می‌باشد تا آنجا که وقتی کیکاوس از وی می‌خواهد تا گروگان‌های تورانی را به ایران بفرستد از این کار سرباز می‌زند، چرا که از عاقبت پیمان شکنی ترسان است. (همان، ج ۳، ۶۸)

۵-۴- پیروز پس از آباد کردن کشور، در اولین اقدام جنگی، مرز ایران و ترکان را نادیده می‌گیرد و پیمانی را که در زمان بهرام گور بین دو کشور بسته شده بود می‌شکند و چون به مرز ترکان می‌تازد، خوشنواز با کندن خندق شاه ایران را هلاک می‌کند و بدین ترتیب شکستن عهد دیرین شاهان کیفری سخت را برای پیروز رقم می‌زند.

چو بشکست پیمان شاهان داد	نبود از جوانیش یک روز شاد
نیامد پسند جهان آفرین	تو گویی که بگرفت پایش زمین
هر آنکس که عهد نیابشکند	سرراستی را بپای افکند
چو پیروز باشد به دشت نبرد	شکسته بکنده درون پرزگرد

(ج ۸، ۲۱ ب ۲۵۷-۲۶۱)

۶- همراهی با بدان

همنشینی با بدکاران و بیدادگران زیان‌آور و سزاوار کیفر است.

۶-۱- چون کاوه از گواهی محضر ضحاک سرباز می‌زند، پیران و بزرگان کشور را که با وی همراه شده و دل به گفتار او سپرده بودند، سزاوار پادافراه آن جهانی می‌داند:

چو برخواند کاوه همه محضرش	سبک سوی پیران آن کشورش
خروشید کای پای مردان دیو	بریده دل از ترس گیهان خدیو



همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دلها به گفتار اوی

(ج ۱، ۶۳ ب ۲۱۳-۲۱۵)

۶-۲- فرجام سپه سالار خردمند توران نیز ناخوش است. در تمام شاهنامه پیران کارکردی نیک و شایسته دارد و نه تنها هواخواه سیاوش بلکه پرورنده کیخسرو نیز هست. از این روی کیخسرو قصد داشت تا نیکی‌های وی را با دادن پاداش تلافی کند و به همین دلیل در تمام جنگ‌ها به سپه سالاران خویش سفارش می‌کند تا با دادن پند و وعده وی را از نیروهای توران جدا سازند. اما اصرار پیران بر وفاداری به افراسیاب، سبب می‌شود تا وی به دست گودرز کشته شود. (همان، ج ۵، ۲۰۰-۲۰۳)

۷) هواپرستی

در جهان‌بینی فردوسی، هواپرستان زیانکارترین انسان‌ها هستند:

زیان‌کارتر کار گفتی که چیست که فرجام از آن بد بیاید گریست
چو چیره شود بر دلت بر هوا هوا بگذرد همچو باد هوا

(ج ۸، ۳۰۹ ب ۴۳۷۴-۴۳۷۵)

۷-۱- سودابه که زنی هوس‌باز است، چون سیاوش از برآوردن کام او خودداری می‌کند به وی تهمت می‌زند، و شاهزاده پس از اثبات بی‌گناهی خود به توران پناه می‌برد و در آنجا بی‌گناه جان می‌دهد. با کشته شدن سیاوش، رستم سودابه را به پادافراه کردارش با خنجر به دو نیم می‌کند. (همان، ج ۳، ۱۷۲)

۷-۲- بیژن چون وصف منیژه دختر افراسیاب و کنیزکان او را می‌شنود، برانگیخته می‌شود. از این روی به سوی جشنگاه منیژه می‌رود و پس از هوس رانی و خوشگذرانی، بیهوش سر از کاخ افراسیاب در می‌آورد و پس از آن به پادافراه این کار به دستور افراسیاب با غل و زنجیر در چاه آویخته می‌شود. (همان، ج ۵، ۳۲)



۷-۳- پادافراه دختر مهتر چاچ و غلامش که در جامه زنان در شبستان شاه رفته است نیز مرگ است. داستان از این قرار است که چون نوشین روان خواب خویش را برای بزرگمهر بازگو می‌کند، حکیم در تعبیر خواب به غلامی در لباس زنان در شبستان وی اشاره می‌کند و چون راز غلام و معشوقه‌اش آشکار می‌گردد، نوشین روان آن دو را به دار می‌آویزد. (همان، ج ۸، ۱۱۵)

۷-۴- پس از مرگ قیصر، فرزند وی به نامه کسری که برای دلجویی وی نوشته بود توجهی ندارد و با فرستاده شاه ایران برخورد شایانی نمی‌کند، نوشین روان این کار او را از سر هواپرستی می‌داند که دوست را از دشمن نمی‌شناسد و شاهان دیگر را به کس نمی‌شمارد از این رو وی را سزاوار پادافراه می‌داند:

شنیدم که هر کو هوا پرورد به فرجام کردار کیفر برد
(همان، ج ۸، ۲۹۵ ب ۴۱۲۸)

۸- خامی و کارنادیدگی

پهلوان یا سپاهی خام و کارنادیده، ناشکیبا و زود باور است:

جوان چیز بیند پذیرد فریب به گاه درنگش نباشد شکیب
(همان، ج ۸، ۳۴۴ ب ۴۹۶)

۸-۱- جوانی و کارنادیدگی، سهراب جوان را به کام مرگ می‌کشاند. سهراب که در بین نیروهای تورانی پرورده شده است با رسوم پهلوانی خاندان ایرانی خویش بیگانه است، از این رو می‌اندیشد تا با فراز آوردن سپاه، تاج و تخت ایران را به رستم دهد. در نخستین نبرد سهراب با پهلون زن ایرانی، گرد آفرید او را می‌فریبد و به خامی وی پی می‌برد و از او می‌خواهد تا پیش از هر گزندی به توران بازگردد:

ترا بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور سوی توران کنی



نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

(همان، ج ۲، ۱۸۹ ب ۲۶۷-۲۶۸)

میدان نادیدگی سهراب در رزم با رستم بیش از پیش رخ می‌نماید؛ چون سهراب جوان پشت جهان پهلوان را به خاک می‌مالد، رستم با چاره‌گری فرییش می‌دهد و او از کشتن رستم خودداری می‌کند. (همان، ج ۲، ۲۳۴-۲۳۵)

۹- تندخویی

خشم و تندخویی صفت بسیاری از جنگ‌جویان و سرداران است و هرچند که در جنگ‌ها و کین‌خواهی‌ها امری رایج است اما موجب تباهی خرد می‌شود و آسیب‌های جبران‌ناپذیری را به بار می‌آورد:

ستون خرد بردباری بود چو تندی کند تن به خواری بود

(همان، ج ۸، ۳۰ ب ۱۷)

۹-۱- طوس پهلوانی تندخو و خودکامه است. وی که سپه‌سالاری لشکر ایران را دارد برخلاف خواسته کیخسرو از راه چرم به سوی کاسه رود می‌رود و با دیدن فرود بر بالای کوه، مصمم می‌شود تا او را به بند بکشد و با وجود آنکه بهرام، وی و سپاه ایران را از نبرد با فرود بر حذر می‌دارد به دستور وی، ریونیز و زرسپ به کشتن فرود کمر می‌بندند و هر دو به دست فرود از پای در می‌آیند. به این ترتیب، تندخویی، مرگ داماد و فرزند را برای وی به همراه می‌آورد:

چنین داستانت زد یکی پرخرد که از خوی بد کوه کیفر برد

(همان، ج ۴، ۵۰ ب ۶۶۸)

پس از آن، بزرگان و گردان نیز همداستانند که مرگ آن دو سپهدار به دلیل تندخویی طوس بوده است.



۱۰- نفرین شدن

هرگاه شخصیت‌های شاهنامه به دست زورمندی مورد ستم قرار می‌گیرند وی را نفرین می‌کنند و بدین گونه از خدای خویش می‌خواهند تا گناه کار را به سزای کردارش برساند. از این رو نفرین شدگان را از پادافراه گریزی نیست.

۱۰-۱- چون سلم و تور بر جان برادر کهتر دست می‌یازند، فریدون سوخته دل فرزندان نابکار خویش را عاق و نفرین می‌کند و از خدا می‌خواهد تا کردار بدشان را مکافات کند. (همان، ج ۱، ۱۰۶)

۱۰-۲- افراسیاب پس از کشتن سیاوش بر آن می‌شود تا فرنگیس را نیز بکشد، اما پیران نزد افراسیاب پایمردی می‌کند و او را از نفرینی که کشتن فرنگیس به همراه دارد بر حذر می‌دارد:

بفرزند با کودکی در نهان درفشی مکن خویشتن در جهان
که تا زنده‌ای بر تو نفرین بود پس از زندگی دوزخ آیین بود
(همان، ج ۳، ۱۵۷ ب ۲۴۱۲-۲۴۱۳)

۱۰-۳- چون بیژن در دام افراسیاب می‌افتد، از آنجا که از کیفر کردن گرگین که او را فریفته بود ناتوان است بر جان او نفرین می‌کند. (همان، ج ۵، ۲۲)

۱۰-۴- پس از آنکه بهمن به کین خواهی پدر به سیستان حمله می‌کند و شهر را غارت کرده و فرامرز را به دار می‌آویزد، پشوتن با این استدلال که آه و نفرین زال، کیفر ایزدی به بار می‌آورد، برادر زاده را از خونریزی بیشتر باز می‌دارد. (همان، ج ۶، ۳۵۰)

۱۱- دروغ

دروغ هرگز بی‌پادافراه نیست. همان گونه که راستی خوبی به بار می‌آورد، دروغ مایه‌ی کژی و نتیجه‌ی طبیعی آن، انواع گرفتاری هاست.



۱۱-۱- گرزم که با اسفندیار دلی کینه جوی و ناخوش دارد، به دروغ به گشتاسب می‌گوید که اسفندیار قصد گرفتن تاج و تخت او را دارد. به همین دلیل شاه که به اسفندیار بدگمان شده است وی را در گنبدان دژ به زنجیر می‌کشد. پس از آن با حمله ارجاسپ تورانی به ایران، گرزم سزای کارش را می‌یابد و در همان جنگ به دست سپاه دشمن از پای در می‌آید. گشتاسب با دیدن تن بی‌جان او می‌گوید:

بد آید به مردم ز کردار بد آید به روی بد از کار بد

(همان، ج ۶، ۱۵۷ ب ۳۴۱)

۱۱-۲- اسفندیار گرسار بدخواه راهنمای خویش را پس از گذشتن از خان ششم (برف و سرما) به خاطر گفتار دروغ، به دو نیم می‌کند. (همان، ج ۶، ۱۹۰-۱۹۱)

دسته‌ی سوم: آنچه پادافراه را دور می‌کند

چنانکه اشاره شد در شاهنامه کردارها و هنرهایی نیز هست که سبب می‌شوند تا فرد گنه‌کار از کیفر نجات یابد. در ادامه کردارهایی که پادافراه را دور می‌سازند، بررسی می‌کنیم.

۱- هنر و دانش

- چون دیوان نوشتن را به تهمورث می‌آموزند و «دلش را به دانش می‌افروزند»، وی دیوان را به جان زینهار می‌دهد و از کیفر کردنشان می‌گذرد. (همان، ج ۱، ۳۷-۳۸)

- در دوران جمشید نیز، دیوان با ساختن خشت و دیوار و انجام کارهای هندسی از پادافراه می‌رهند. (همان، ج ۱، ۴۱)

- چون فرستاده قیصر با معمای درج سر به مهر به درگاه نوشین روان می‌آید، دانایان درگاه از گشادن راز آن عاجز می‌مانند و به نادانی خویش خستو می‌شوند، پس از آن شاه



به ناچار بزرگمهر را از بند و چاه تاریک می‌رهاند و با آشکار شدن راز آن درج، شاه نه تنها از کار خویش پشیمان می‌شود بلکه حکیم دانا را پاداشی در خور می‌دهد. (همان، ج ۸، ۲۶۰-۲۶۶)

۲- بخشش

۱-۲- در دوران پادشاهی زو، قحط و خشک سالی همه جا را فرا می‌گیرد، سپاهیان ایران و توران هم داستانند که خشک سالی کیفر کردار ناشایست آنهاست، از این رو بر آن می‌شوند تا دل از کین تهی سازند و به داد و بخشش پردازند، پس از تحقق این امر، پادافراه ایزدی نیز از آنان دور می‌گردد و جهان پر از چشمه و باغ و آب روان می‌شود. (همان، ج ۲، ۴۴-۴۵)

۲-۲- پس از آنکه نوشین روان مهیود و خاندانش را به توطئه زروران می‌کشد، جاننش در عذاب و تشویش به سر می‌برد و از پادافراه ایزدی در هراس است، وی برای آنکه کیفر را از خود دور سازد درویشان را بسیار چیز می‌بخشد. (همان، ج ۸، ۱۵۳)

۲-۳- چون قباد، فرزندش نوشین روان را در کشتن مزدک آزاد می‌گذارد، پس از قلع و قمع مزدک و پیروانش، قباد از ترس آنکه مبادا کیفر خون آنها در سرش بیچد، به داد و دهش می‌پردازد. (همان، ج ۸، ۴۹)

۳- نژادگی

۱-۳- پس از کشته شدن فرود و شکست سپاه ایران، کیخسرو فریبرز را به سپه سالاری لشکر بر می‌گزیند و طوس را به درگاه می‌خواند. شاه، طوس را به خاطر کشتن برادرش سزاوار مرگ می‌داند، ولی به دلیل آنکه طوس از نژاد منوچهر است از کشتن او می‌گذرد و تنها اندک زمانی او را در خانه‌اش زندانی می‌کند. (همان، ج ۴، ۹۰-۹۱)



۳-۲- با کشته شدن سوفزا به دستور قباد، ایرانیان آشوب می‌کنند و شاه را دست و پای بسته به زرمهر فرزند سوفزا می‌سپارند تا کین پدر را از وی بخواهد اما زرمهر با دیدن شاه پیشش پرستش می‌کند و از کیفر کردن وی می‌گذرد. (همان، ج ۸، ۳۶-۳۷)

۴- عشق

۴-۱- کی کاوس دلی پر از مهر سودابه دارد و همین دلدادگی سبب می‌شود تا وی از کیفر کردن سودابه بگذرد و با وجود آنکه در نخستین پژوهش از کار سیاوش و سودابه گنه‌کاری زن آشکار می‌گردد، اندیشه مهربانی‌ها و پرستاری سودابه، کودکان خرد وی و شیفتگی به سودابه، شاه را از مجازات کردن او باز می‌دارد. (همان، ج ۳، ۲۸)

۴-۲- «سهراب که تنها بلوغ جسمی دارد چون همگانش زود به دام اشتیاق می‌افتد.» (حمیدیان، ۱۳۷۲، ۲۷۴) و همین عشق موجب می‌شود تا سهراب از کشتن گرد آفرید چشم بیوشد و دل به گفتار او بسپارد. (همان، ج ۲، ۱۸)

۵- توبه و بازگشت از گناه

۵-۱- پس از آنکه سام نوزاد سپید مویش را از خود می‌راند، موبدان وی را به توبه و بازگشت از گناه می‌خوانند تا بدین وسیله پادافراه ایزدی از او دور گردد. (همان، ج ۱، ۳۹۷)

۵-۲- آنچه در پایان کار کی خسرو شایان تأمل است ترس و هراس او از بادافراه ایزدی است. وی به زال می‌گوید:

ندانم که بادافره ایزدی کجا یابم و روزگار بدی

(همان، ج ۵، ۲۹۷ ب ۲۷۳۹)

از این رو بیشتر زمانش را برای پاک‌نهادی و آمرزش خواهی صرف می‌کند.



۵-۳- چون بهرام گور مصمم می‌شود تا تاج شاهی را از میان دو شیر بریاید، از آنجا که بیم جان او می‌رود، موید از وی می‌خواهد که توبه کند تا در دیگر سرای از عذاب دور باشد. (همان، ج ۱۷، ۳۰۲)

۶- خواهشگری

۶-۱- فرنگیس در حالی که کیخسرو را در شکم دارد، با خواهشگری پیران نزد افراسیاب از مرگ می‌رهد و این زمانی است که روزبانان به فرمان افراسیاب کشتن وی را کمر بسته‌اند. (همان، ج ۳، ۱۵۷)

۶-۲- گرگین که با مکر و حيله بیژن را به دام افراسیاب افکنده بود، طی پیامی که از زندان برای رستم می‌فرستد از جهان پهلوان می‌خواهد تا نزد کیخسرو برای وی پایمردی کند، با خواهشگری رستم گرگین از بند می‌رهد، پس از آن نیز با خواهش‌های آمیخته به تهدید رستم، بیژن هم از وی می‌گذرد:

دل بیژن از کینش آمد به راه مکافات ناورد پیش گناه

(همان، ج ۵، ۷۳ ب ۱۱۱۴)

۶-۳- بزرگان ایران که با دور نگه داشتن بهرام از تاج و تخت، سبب آشوب و فتنه و خونریزی در کشور شده بودند، با خواهشگری منذر نزد بهرام گور از پادافراه وی نجات می‌یابند. (همان، ج ۷، ۳۰۷)

۷- زینهار خواهی

۷-۱- سپاه توران پس از آنکه در نبرد دوازده رخ سپه سالار و پهلوانان خود را از دست می‌دهند به زینهار خواهی نزدیک کیخسرو می‌آیند و شاه با آنکه آن‌ها را سزاوار کیفر می‌داند از گناهشان می‌گذرد. (همان، ج ۵، ۲۲۹-۲۳۰)



۷-۲- چون کیخسرو بهشت گنگ را تسخیر می کند افراسیاب به همراه دو تن از یارانش از راه زیرزمین موفق به فرار می شود، اما پوشیدگان درگاه وی اسیر سپاه ایران می شوند. آنان از کی خسرو زینهار می خواهند و شاه از مجازات آن ها چشم پوشی می کند. (همان، ج ۵، ۳۲۰)

۸- پرداخت باژ و خراج

۸-۱- با شکست دادن بهرام گور سپاه چین را و اسیر شدن خاقان، ترس از حمله بهرام ترکان را فرا می گیرد، از این رو مهتران ترک پیش بهرام می آیند و از وی زینهار می طلبند و بهرام نیز با گرفتن باژ و نوا، به آنان آسیبی نمی رساند. (شاهنامه، ج ۷، ۳۹۳)

۸-۲- سوفزا پس از کشته شدن پیروز و اسیر شدن فرزندش قباد، کمر به جنگ خوشنواز تورانی می بندد، اما با پیشنهاد خوشنواز مبنی بر پرداخت باژ و رها کردن ایرانیان، سوفزا از کیفر کردن گنه کاران می گذرد. (همان، ج ۸، ۲۵)

انواع پادافراه در شاهنامه

در شاهنامه کیفرهای بسیاری آمده است که اغلب هیچ تناسبی با کردارها ندارد و بیشتر آن ها را شاهان بیدادگر انجام می دهند.

۱- سربریدن

سربریدن رایج ترین نوع مجازات در شاهنامه است که بیشتر به خاطر انتقام جویی ها صورت می پذیرد:

- پس از آنکه منوچهر بر سلم و تور دست می یازد، سر آن دو را از تن جدا می کند.

(همان، ج ۱، ۱۲۳-۱۲۹)



- چون اسفندیار در روین دژ بر ارجاسپ تورانی چیره می‌شود، سرشاه توران را به پادافراه کشتن لهراسب، از بدنش جدا می‌سازد:

به زخم اندر ارجاسپ را کرد سست ندیدند بر تنش جایی درست
زپای اندر آمد تن پیلوار جداکردش از تن سر اسفندیار
(همان، ج ۶، ۲۰۳ ب ۶۵۸-۶۵۹)

۲- دو نیم کردن

در شاهنامه بسیاری از گنه کاران به وسیله اره، شمشیر و یا خنجر به دو نیم می‌شوند:
- جمشید به پادافراه غرور و خود بینش به دست ضحاک خونخوار با اره به دو نیم می‌شود:

به ارهش سراسر به دو نیم کرد جهان را از او پاک بی‌بیم کرد
(همان، ج ۱، ۴۹ ب ۱۸۳)

- آنگاه که اردوان در میدان نبرد به دست سپاهیان اردشیر گرفتار می‌شود، اردشیر به دژخیم دستور می‌دهد تا میان او را با خنجر دو به نیم کند. (همان، ج ۷، ۱۳۴-۱۳۵)

۳- بردار کردن

به دار کشیدن یکی از راه‌های کیفر کردن گنه‌کار بوده است که به روش‌های گوناگون انجام می‌گرفته است، به سه روش آن در شاهنامه اشاره شده است: بردار سنگ باران کردن، بردار تیرباران کردن و به دار آویختن.

- با کشته شدن دارا به دست ماهیار و جانوشیار، اسکندر این دو وزیر نابکار را به پادافراه کردار زشتشان بردار سنگسار می‌کند:

ز لشکر برفتند مردان جنگ گرفته یکی سنگ هر یک به چنگ
بکردند بر دارشان سنگسار مبادا کسی کو کشد شهریار
(همان، ج ۶، ۴۰۳-۴۰۴ ب ۳۹۸-۳۹۹)



- بهمن به انتقام خون اسفندیار زابل را غارت و تاراج می‌کند و پس از آن که فرامرز گرفتار می‌شود بهمن دستور می‌دهد تا او را بر دار تیر باران کنند. (همان، ج ۶، ۳۴۹)

۴- پوست کندن

- چون نوشین روان دز قالینوس را در روم می‌گشاید، به ایرانیان آواز می‌دهد که:
اگر هیچ بانگ زن و مرد پیر وگر غارت و شورش و دارو گیر
به گوش من آید به تاریک شب که بگشاید از رنج یک مرد لب
هم اندر زمان آنکه فریاد ازوست پر از کلاه بینند آگنده پوست
(همان، ج ۸، ۸۹ ب ۶۳۴-۶۳۶)

۵- تکه تکه کردن

- به فرمان بیژن ماهوی سوری را به کیفر کشتن یزدگرد تکه‌تکه می‌کنند:
به شمشیر دستش ببرید و گفت که این دست رادر بدی نیست جفت
چو دستش ببرید گستا دو پا ببرید تا ماند ایدر به جا
بفرمود تا گوش و بینیش پست بریدند و خود بارگی برنشست
(همان، ج ۹، ۳۷۸-۳۷۹ ب ۸۳۰-۸۳۲)

۶- دست و پا بریدن

به دستور خسرو پرویز دست و پای بندوی - قاتل هرمز - را می‌برند. (نک، به: شاهنامه، ج ۹، ۱۷۸)

- پس از آنکه شاپور از اسارت در چرم خر رها می‌شود با سپاهی گران به روم می‌تازد و پس از به اسیری گرفتن مهتران روم دستور می‌دهد تا دست و پایشان را از تن جدا سازند:

بفرمود تا شد بزندان دبیر به انقاس بنوشت نام اسیر



هزار و صد و ده بر آمد شمار
بزرگان روم آنک بد نامدار
همه خویش و پیوند قیصر بدند
به روم اندرون ویژه مهتر بدند
جهاندار ببردشان دست و پای
هرآنکس که بد بر بدی رهنمای
(همان، ج ۷، ۲۴۱ بیت ۳۹۸-۴۰۱)

۷- میل در چشم کشیدن

- چون آشوب و خروش درگاه هرمزد را فرا می‌گیرد، گسته‌م و بندوی سپاهیان را به کیفر کردن هرمزد بر می‌انگیزند:

نهادند پس داغ بر چشم شاه
شد آنگاه آن شمع رخشان سیاه
(همان، ج ۸، ۴۳۰ ب ۱۸۸۲)

۸- به دم ستوران بستن

- پس از آنکه پیروز خسرو، شاه اردشیر را شب هنگام خفه می‌کند، پوران دخت، وی را با بستن به دم اسب و کشاندن بر زمین مکافات می‌کند:

بیستش بر آن باره بر همچو سنگ
فکنده به‌گردن درون پالهننگ
چنان کره‌ی تیز نادیده زین
به‌میدان کشید آن خداوند کین
(همان، ج ۹، ۳۰۶ ب ۱۳-۱۴)

۹- کاشتن در خندق

- نوشین روان پیروان آیین مزدک را با کاشتن در خندق مجازات می‌کند:
بکشتندشان هم به سان درخت
ز بر پای و زیرش سرآکنده سخت
(همان، ج ۸، ۴۹ بیت ۳۴۱)



۱۰- در آتش سوزاندن

- فرامرز به انتقام خون رستم، به کابل لشکرکشی می‌کند و پس از کشتن شاه کابل، چهل تن از خویشان او را بر آتش می‌نهد. وی همچنین تن بی‌جان شغاد را در آتش می‌سوزاند:

چهل خویش او را بر آتش نهاد از آن جایگه رفت سوی شغاد
به‌کردار کوه آتشی برفروخت شغاد و چنار و زمین را بسوخت
(همان، ج ۶، ۳۳۹ ب ۳۰۵-۳۰۶)

۱۱- کشیدن کتف از شانہ

- شاپور برای کیفر کردن گنه کاران و دشمنان، شیوه‌ی خاصی داشته است:
هر آنکس کجا یافتی از عرب نماندی که با کس گشادی دو لب
ز دو دست او دور کردی دو کتف جهان ماند از کار او در شگفت
عربی ذوالاکتاف کردش لقب چو از مهره بگشاد کتف عرب
(همان، ج ۷، ۲۲۶ ب ۱۱۶-۱۱۸)

نتیجه

در شاهنامه پاداش و پادافراه نتیجه منطقی کردار آدمی و در نمودی برجسته، حاصل تلاش پهلوانان و سرکردگان است. پادافراه روندی ایزدی است که آدمی چنان که به کارهای زشت و نادرست دست یازد سرانجام بی‌هیچ گمان پذیرای آن خواهد بود و این بر پایه‌ی خرد و دین‌ورزی استوار است و ریشه در باورهای کهن دارد و نخستین بن‌مایه‌های داستانی و حماسی و اسطوره‌ای، از این اندیشه مایه می‌گیرد و فردوسی در شاهکار خود به شیوه چشمگیری ترس و هراس آدمی را از نتیجه اجتناب ناپذیر اعمالش باز نموده است.



در شاهنامه به دو دسته کیفر بر می‌خوریم، نخست کیفرهایی که بر پایه‌ی قراردادهای اجتماعی است و معمولاً شاهان سرکردگان آن را اجرا می‌کنند مانند: دست‌درازی، خیانت به مهتر... دسته دیگر، پادافراهی که محصول طبیعی کارهای آدمی است. این اصل خردمندانه شالوده‌ی جهان بینی ایرانی و اساسی‌ترین بنیاد نظم اجتماعی به شمار می‌آید و در شاهنامه که پیوند خرد و اسطوره است این موضوع در پیوندی ناگسستگی با دین‌ورزی و اندیشه‌های آسمانی رخ می‌نماید. بی‌خردی، رشک، خودبینی، آزمندی، همراهی با بدان، هواپرستی، خامی و کارنادیدگی، تندخویی و دروغ‌نتایجی به بار می‌آورد که از آن‌گریزی نیست و آدمی راتباه می‌کند. چیزهایی نیز هست که پادافراه را از انسان دور می‌کند، هنر و دانش، بخشش، نژادگی، عشق، بازگشت از گناه، خواهشگری و زینهارخواهی و پرداخت باژ و خراج از آن جمله است. در شاهنامه به انواع پادافراه چون سربریدن، بردار کردن، دو نیم کردن، پوست‌کندن، دست و پا بریدن، به دم‌ستور بستن، سوزاندن، در خندق کاشتن، در چاه آویختن و گوش و بینی بریدن اشاره شده است.

منابع

۱. ابوالقاسمی، محسن، *تاریخ زبان فارسی*، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۷۳
۲. اسلامی‌ندوشن، محمدعلی، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، چاپ ششم، تهران، نشر آثار، ۱۳۷۴
۳. حمیدیان، سعید، *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، چاپ اول، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۲
۴. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، چاپ دوم، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷
۵. سرآمی، قدمعلی، *از رنگ گل تا رنج خار*، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸
۶. صفا، ذبیح‌الله، *حماسه‌سرایی در ایران*، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴
۷. فردوسی، *شاهنامه*، بر اساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ هفتم، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۴



۸. مختاری، محمد، اسطوره زال؛ تبلور تضاد و وحدت در حماسه‌ی ملی، چاپ دوم، تهران،

انتشارات توس، ۱۳۷۹

۹. مسکوب، شاهرخ، تن پهلوان و روان خردمند، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی